



تصوف، قبالة و گنوسی در نگاه تطبیقی

دکتر حسین شهبازی





تصوّف، قبّلا و گنوسے درنگاه تطبیقے



مؤلف:

دکتر حسین شهبازی



سرشناسه : شهبازی، حسین، ۱۳۶۴ -
 عنوان و نام پدیدآور : تصوف، قبلا و گنوسی در نگاه تطبیقی / مولف حسین شهبازی ؛
 ویراستار علمی محمدرضا عابدی.
 مشخصات نشر : تهران : کتابفروشی و انتشارات زوار، ۱۳۹۸.
 مشخصات ظاهری : ۴۱۹ ص.
 شابک : 978-964-401-568-7
 وضعیت فهرست‌نویسی : فیپا
 یادداشت : کتابنامه.
 یادداشت : نمایه.
 یادداشت : کتاب در اصل پایان‌نامه مقطع دکتری مولف است.
 موضوع : عرفان -- مطالعات تطبیقی Mysticism -- Comparative studies
 موضوع : تصوف -- مطالعات تطبیقی Sufism -- Comparative studies
 موضوع : تصوف Sufism
 موضوع : قباله (عرفان یهودی) Cabala
 موضوع : گنوستیسیسم Gnosticism
 شناسه افزوده : عابدی، محمدرضا، ۱۳۵۳ ، ویراستار
 رده بندی کنگره : ۶۲۵BL
 رده بندی دیویی : ۴۲۲/۲۹۱
 شماره کتابشناسی ملی : ۵۷۷۲۴۲۲



انتشارات زوار

■ تصوف، قبلا و گنوسی در نگاه تطبیقی ■

■ مؤلف: دکتر حسین شهبازی ■

■ ویراستار علمی: دکتر محمدرضا عابدی (دانشیار دانشگاه تبریز) ■

■ صفحه‌آرایی: مریم جهانتاب ■

■ طراح جلد: فرزانه مدهوش ■

■ لیتوگرافی: سنا ■

■ نوبت چاپ: اول - تابستان ۱۳۹۸ ■

■ شمارگان: ۵۵۰ نسخه ■

■ چاپ: موزان ■

■ شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۴۰۱-۵۶۸-۷ ■

■ تهران؛ خیابان انقلاب؛ خیابان دوازدهم فروردین؛ نبش شهیدنظری؛ پلاک ۲۷۸ ■

■ تلفن: ۶۶۴۶۲۵۰۳-۶۶۴۸۳۴۲۳-۶۶۴۸۳۴۲۴ ■

قیمت: ۷۸۰۰۰ تومان

تقدیم به فرزند دلبندم

آوا

امید بخش جانم که کودکی گمشده‌ام را در چهره معصومش یافتم.

◆ فهرست مطالب ◆

پیشگفتار مؤلف.....	۹
فصل اول: آشنایی با مبانی اندیشه‌های گنوسی، قبالا و تصوّف.....	۱۵
مقدمه.....	۱۷
سیر تحول گنوس، از اندیشه تا آیین.....	۲۹
مقدمه.....	۲۹
اندیشه گنوسی و آیین گنوسی.....	۳۷
اصالت ایمان یا اصالت معرفت.....	۴۲
گنوس و مسیحیت.....	۴۵
فرقه‌های گنوسی.....	۵۰
عرفان یهودی (گنوسی یهودی مرکبه و قبالا).....	۵۹
عرفان مرکبه.....	۵۹
عرفان قبالا.....	۶۵
تصوّف اسلامی.....	۸۷
تصوّف در اندلس (غرب دنیای اسلام).....	۹۹
نگاهی گذرا به تاریخ مناسبات عرفانی تصوّف و قبالا و گنوسی.....	۱۰۵
پی‌نوشت‌های فصل اول.....	۱۱۷
 فصل دوم: بررسی تطبیقی تصوّف با آیین‌های قبالا و گنوسی.....	۱۲۷
«نماد درخت عرفانی» در قبالا و تصوّف.....	۱۲۹
مقدمه.....	۱۲۹
نماد درخت عرفانی در تصوّف.....	۱۳۱
نماد درخت عرفانی در قبالا.....	۱۳۴
بحث تطبیقی.....	۱۳۵
نتیجه.....	۱۵۱
خیر و شر در تصوّف و قبالا و گنوسی.....	۱۵۳
نتیجه.....	۱۸۶

منازل سلوک عرفانی در تصوف اسلامی و عرفان یهود (مرکبه و قبالا).....	۱۹۱
مقدمه.....	۱۹۱
منازل سلوک در عرفان یهود.....	۱۹۶
منازل سلوک در تصوف اسلامی و تطبیق آن با عرفان یهود.....	۲۰۳
نتیجه.....	۲۱۵
انسان خداگونه در تصوف، قبالا و گنوسی.....	۲۱۷
انسان خداگونه در قبالا.....	۲۱۸
انسان خداگونه در تصوف.....	۲۲۰
انسان خداگونه در اندیشه گنوسی.....	۲۲۱
بحث تطبیقی.....	۲۲۳
نتیجه.....	۲۲۵
بازخوانی موضوع «تبعید روح» به روایت تصوف و آیین گنوسی.....	۲۵۷
داستان‌های رمزی با مضمون «غربت روح».....	۲۷۷
(۱) قصه سرود مروارید.....	۲۷۸
(۲) حی ابن یقظان.....	۲۸۵
(۳) قصه غربت غربی.....	۲۹۳
نتیجه.....	۲۹۹
نظریه وحدت وجود در تصوف، مرکبه گنوسی یهودی و قبالا.....	۳۰۱
نتیجه.....	۳۱۶
پی‌نوشت‌های فصل دوم.....	۳۱۹

فصل سوم: کارنامه قبالا پژوهی و گنوس پژوهی در ایران و جهان ۳۳۷

(۱) منابع عرفان قبالا.....	۳۳۹
(۲) منابع آیین گنوسی.....	۳۵۹
(۳) منابع متصوفه.....	۳۷۰
(۴) منابع مرتبط با عرفان تطبیقی (با تکیه بر آیین‌های تصوف، قبالا و گنوسی).....	۳۷۳
فهرست اعلام، اشخاص، مکانها، ادیان و فرق.....	۳۸۷
فهرست اصطلاحات و مفاهیم تخصصی.....	۳۹۳
فهرست کتب و رسالات.....	۳۹۹
فهرست منابع.....	۴۰۱

پیشگفتار دوم

سه مکتب باطن‌گرای تصوّف، قبّالا و گنوسی به دلیل تأثیرگذاری متقابل و یا یک سویه بر یکدیگر و نیز اشتراک و یا قرابت نسبی در آبخورهای اندیشه، در عین وجوه تمایز و اختلاف چشم‌گیر، می‌توانند موضوع یک بحث تطبیقی واقع شوند. هر کدام از سه مکتب عرفانی قبّالا، گنوس و تصوّف در بستر فرهنگی و اجتماعی یکی از ادیان بزرگ الهی (یهود، مسیح و اسلام) نضج یافته و به منصّه ظهور رسید. در این میان مکتبی چون گنوس از مسیحیت کمترین تأثیر را پذیرفت. بلکه با گرایش برخی از بزرگان مکتب گنوسی، به دین مسیحیت، تعالیم راستین این دین در معرض انحراف و بدعت قرار گرفت؛ تصوّف و قبّالا، مکتب‌های توحیدمحور و تک‌خداباور (Monotheist) هستند؛ تصوّف به شدت تحت تأثیر مبانی شریعت اسلامی واقع شد هرچند برخی آموزه‌های صوفیه در قالب طریقت، خارج از محدوده شریعت تلقی شد، ولی در کل تعالیم آن در مدار توحید باقی ماند؛ قبّالا نیز در عین تکوین در بستر دین یهود، از مبانی و آموزه‌های گنوسی و تصوّف متأثر شد. هرچند قبّالانیان، موحد بودند ولی تأسی از برخی مبانی گنوسی، آن‌ها را در معرض اتهام به لغزش از مسیر توحید قرار داد. اندیشه گنوسی نیز برآمده از عقاید ملل و ادیان (نوافلاطونی، یهود، ایران باستان، مسیحیت، آیین‌های بین‌النهرین، مصر و...) است، از اندیشه توحیدی فاصله گرفته و به نوعی از ثنویت، تمایل بیشتری دارد. بنیان تفکر در هر

سه مکتب مبتنی بر معرفت اشراقی و رمزی است و هر سه در صدد پاسخ‌گویی به پرسش‌های اساسی درباره هستی و زندگی‌اند؛ این که از کجا آمده‌ایم؟، به کجای می‌رویم؟ و چگونه باید برویم؟ به لحاظ زمانی، مکتب گنوسی که در صدر مسیحیت (اوج شکوفایی آن در قرن ۲ میلادی) ظهور کرده است، بر تصوف و قبالا، تقدّم دارد. حدود ششصد سال بعد (قرن ۸ میلادی) تصوف ظهور می‌کند، قبالا نیز با وجود ظهور از اواخر قرن یازدهم، ارکان آن در حدود قرن سیزدهم میلادی شکل می‌گیرد که پانصد سال بعد از ظهور تصوف است. البته شکل ابتدایی تری از عرفان یهود تحت عنوان مرکبه یا مرکاوا، پیش از تصوف و مقارن با پیدایش گنوس وجود داشته و تحت تأثیر آموزه‌های گنوسی بوده است. عرفان قبالا نیز ریشه در مرکبه دارد و مبتنی بر آن شکل گرفته اما مسیر متفاوتی را طی کرده است. نگارنده مبتنی بر فرضیه وجود تعامل و ارتباط میان تصوف، قبالا و گنوسی، در صدد تبیین وجوه تعامل و جنبه‌های ارتباط دوسویه یا چندسویه میان آن‌ها است. برای نیل به این هدف، بررسی تطبیقی مؤلفه‌های اصلی اندیشه عرفانی آنها نظیر خداشناسی و غایات عرفانی، انسان‌شناسی و جایگاه انسان در نظام معرفتی، خیر و شر، ابلیس و ارتباط آن با نظام احسن، عقل، وحدت و کثرت، مراتب سلوک، استفاده از زبان رمزی و وجوه تمایز و اشتراک در نمادها و رمزها، میزان تأثیرپذیری از ادیان الهی (یهود، اسلام و مسیحیت) و آیین‌ها و اندیشه‌های بشری (مانوی، نوافلاطونی و...)، وجهه همت نگارنده خواهد بود. مبنای بحث تطبیقی در این نوشتار، مکتب تطبیقی آمریکایی است که مقولات فرهنگی و ادبی را به مثابه یک کلیت، فراسوی مرزها می‌بیند و بدون اصالت قائل شدن به رابطه تاریخی، روابط فرهنگی و ادبی را فارغ از قید اثبات‌گرایی بررسی می‌کند. هرچند امروزه مطالعات تطبیقی، آن مفهوم محدود و سستی را ندارد و در رشته‌های مختلف به قرائت‌های موازی آثار و مقولات فرهنگی اطلاق می‌شود.

شواهد علمی حاکی از آن است که قبالائیان در کاربرد سمبول‌ها و نمادهای عرفانی از جمله نماد برجسته قبالا یعنی سفیروت (درخت زندگی)، تحت تأثیر کارکرد نمادین درخت عرفانی متصوفه و آثاری چون مقامات القلوب شیخ ابوالحسن نوری و شجرة الکون

ابن عربی قرار داشتند. در مکتب گنوسی یهودی مرکبه، تشابه ساختار منازل سلوک عرفانی در قالب هفت هخالوت با هفت وادی عرفانی تصوّف، مخصوصاً در سرمنزل نهایی یعنی قصر عرش، از نکات مشترک آموزه های هر دو آیین است. وجه اشتراک عمده گنوسی، قبالا و تصوّف در نوع تلقی از صادر اول در قالب آنتروپوس، آدام قدمون، حقیقت محمدیه با تأکید بر روایت تورات و حدیث منقول اسلامی آفرینش انسان منطبق بر صورت الاهی است. هرچند به بیراهه رفتن گنوسیان یهودی (عرفای مرکبه) و غیریهودی در تفسیر روایت مزبور، آن ها را به ثنویت کشاند اما در تصوّف و قبالا، تمایز بین خالق و مخلوق و در کل روح یکتاپرستی حفظ شد. از دیگر یافته های تحقیق، می توان به نظریه وحدت وجود قبالای نبوی ابراهیم ابوالعافیه و نسخه مشابه آن در تصوّف اسلامی اشاره کرد در این باب، علی رغم تفاوت های بنیادین، موارد مشابه زیادی نیز به دست آمد. نیز، طرح موضوع «تبعید و غربت روح» در تصوّف و گنوسی از تأثیرپذیری متصوّفه از آیین گنوسی حکایت دارد. هر چند، گنوسیان نیز در این زمینه از آبشخور فلسفه یونانی متأثر اند. طرح این ایده منجر به استفاده گنوسیان و متصوّفه از زبان رمز و اشارت شده و پیدایش داستان های رمزی را در پی داشته است.

دسترسی به مبانی تفکر، آموزه ها و آرای قبالا از طریق مراجعه به منابع دست اولی چون تورات، تلمود، کتاب زوهر، کتاب قبالای اصیل و آثار گرشوم گرهارد شولم، پژوهش گر حوزه اندیشه و عرفان یهود، میسر خواهد شد نیز در این میان آثار ترجمه و یا تألیف شده به زبان فارسی مانند «جریانات بزرگ در عرفان یهود» یا «گرایش ها و مکاتب اصلی عرفان یهود»، «باورها و آیین های یهودی»، «یهودیت؛ بررسی تاریخی» و «آیین قبالا؛ عرفان و فلسفه یهود» یاری گر نگارنده خواهد بود. در خصوص آرا و اندیشه های گنوسی نیز به منابع اصیلی چون «در رد بدعت ها یا Adversus haereses»، «فلسفه آبابی کلیسا»، «انجیل های گنوسی»، «مذهب گنوسی، پیام خدای غریب و آغاز مسیحیت» «ادبیات گنوسی»، «اسطوره آفرینش در کیش مانی» و... مراجعه خواهد شد. در این پژوهش، دایره شمول منابع تصوّف، آثار منشور و منظوم صوفیان در حوزه ادبیات عرفانی و تصوّف با تأکید بر اندیشه بزرگانی چون شیخ ابوالحسن نوری، سهل تستری، حسین بن منصور حلاج، بایزید

بسطامی، ذوالنون مصری، غزالی، اخوان الصفا، ابوالقاسم قشیری، هجویری، ابوبکر کلاباذی، روزبهان بقلی شیرازی، عین القضاة همدانی، سنایی غزنوی، شهاب‌الدین سهروردی (شیخ اشراق)، شیخ نجم‌الدین کبری، عطار نیشابوری، نجم‌رازی، عزیزالدین نسفی، مولوی، ابن عربی، شیخ محمود شبستری، لاهیجی، حافظ، عبدالکریم جیلی (گیلانی) و عزالدین محمود کاشانی است.

پژوهشی که به صورت تطبیقی بتواند تمامی زوایای تفکر و آموزه‌های این سه آیین و نوع ارتباط آن‌ها را بررسی کند، چه به زبان فارسی و چه به زبان‌های دیگر - تا جایی که نگارنده توانسته اطلاع پیدا کند - انجام نشده است. هرچند برخی محققان غربی، به صورت جسته‌وگریخته، به جنبه‌هایی از تأثیر یک سویه یا متقابل تصوف و گنوس و قبّالا اشاره کرده‌اند اما تحلیلی جامع در این باب انجام نداده‌اند. دسترسی به منابع دست اول خارجی و داخلی از یک سو، و آشنایی نسبتاً کافی با زبان انگلیسی از سوی دیگر، این امکان را به نگارنده داد که با غور و تعمق، کار این پژوهش را پیش برده و به سامان مطلوب برساند. بیگانگی زبان بیشتر منابع، باعث شده است که پژوهش‌گران این عرصه در داخل ایران مخصوصاً در رشته زبان‌و ادبیات فارسی تمایل نداشته باشند و احیاناً نتوانند در این موضوع وارد شده و پژوهشی درخور سامان دهند. هرچند شکی نیست که کار نگارنده نیز خالی از نقص و عیب نمی‌تواند باشد اما امید است که برخورداری از مزیت‌های فوق‌بر میزان موفقیت این کار افزوده باشد.

انتظار می‌رود کتاب حاضر، تصویری دقیق و درست از روابط پیچیده و درهم‌تنیده سه مکتب گنوس، قبّالا و تصوف به دست دهد و ابعاد مختلف عیان و نهان مناسبات و تعاملات آنها را بنمایاند. به زعم نگارنده این انتظار تا حد زیادی برآورده شده است و امید دارد که نتایج حاصل، در تحقیقات و پژوهش‌های آتی، راهگشای سایر پژوهش‌گران باشد.

بی‌شک، پیشگام عرصه گنوس‌پژوهی در ایران، سیدحسن تقی زاده است و کتاب او، تحت عنوان «مانی و دین او»، حاوی اطلاعات ارزنده درباره کیش مانی و دوران زندگانی وی است. آیین مانوی، یکی از زیرشاخه‌های آیین گنوسی است.

البته، اخیراً با کشف نسخه‌های نویافته مانوی و تحقیقات ارجمند دکتر ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق، باب جدیدی در این عرصه گشوده شده است. کتاب «اسطوره آفرینش در کیش مانوی» از اسماعیل‌پور و نیز آثار ترجمه شده توسط او، سهم بزرگی در شناساندن کیش گنوسی و مانوی ایفا می‌کند و اطلاعات دقیقی از دوره جوانی زندگانی مانی در بین یکی از فرق مغتسله (الخصائیه) به دست می‌دهد. تحقیقات اسماعیل‌پور در کنار مقالات ارزشمند دکتر محمد شکری فومشی، مسیر جدیدی فراروی پژوهشگران و علاقه‌مندان این عرصه گشوده است که از روند رو به رشد مطالعات گنوسی‌پژوهی در ایران حکایت دارد. نگارنده اثر حاضر، هر جا نیاز بوده، از آثار و مقالات این دو محقق ارجمند در ارجاع‌دهی به سندی معتبر استفاده کرده است.

اثر حاضر، حاصل تحقیق نگارنده در دوره دکتری رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه تبریز است. در همین جا بر خود فرض می‌دانم که از استاد عزیز، آقای دکتر محمدرضا عابدی که راهنمایی و ارشاد بنده را به عهده گرفتند، از صمیم قلب تشکر کنم.

همچنین لازم است از عرفان‌پژوه ادیان توحیدی، توماس (تام) بلاک در نیویورک آمریکا تشکر و قدردانی کنم که مقالات ایشان در حوزه عرفان تطبیقی، سهم قابل توجهی در شروع تحقیق حاضر و شناسایی آبخورهای اندیشه عرفا و فلاسفه مسلمان و یهود داشت. تواضع و بزرگواری ایشان در قبول نقد مقالات‌شان ستودنی بود. همچنین آقای فردیا، اسلام‌شناس هلندی، که صرفاً با مشاهده چکیده انگلیسی مقالات مستخرج از این پژوهش، به تمجید و تحسین این اثر پرداخته‌اند و به نگارنده توصیه کرده‌اند که حتماً مقالات و پژوهش حاضر به زبان انگلیسی ترجمه شود تا دین‌پژوهان علاقه‌مند به عرفان تطبیقی - که توانایی خواندن و نوشتن به زبان فارسی ندارند - بتوانند از این پژوهش استفاده کنند.

حسین شهبازی

تبریز - تیر ماه ۱۳۹۸ هجری شمسی

آشنایی با مبانی اندیشه‌های گنوسی، قبّالا و تصوّف

توجه به اصول مهم خداشناسی، هستی‌شناسی و انسان‌شناسی وجه مشترک ادیان، آیین‌ها و مکاتب عرفانی است. مناسبات عرفانی میان ملل گوناگون، با وجود اختلاف در رویکردهای دینی و مذهبی آنها، باعث طرح مسائل مشترکی چون، بی‌توجهی به دنیا و یادآوری آرمان‌های معنوی انسان در این دنیا و همچنین لزوم قدم نهادن در مسیر شناخت خداوند و روح انسانی شده است.

عرفان در میان ملل گوناگون و در بستر ادیان مختلف با وجود تفاوت‌ها، دارای نکات مشترک با مضمون زهد و اعراض از مادیات است. به طور مشخص تصوف، گنوسی و قبلا از جمله مکاتبی هستند که به دلیل قرابت در ریشه‌های دینی، دارای همبستگی‌های حسی و نظری‌اند.

در میان پیروان ادیان مختلف، کم و بیش، شاهد تمایلات عرفانی هستیم. همان‌طور که در ادیان، فلاسفه و علما نیز وجود دارند و با چشم اندازهای مختص خود به دین می‌نگرند. پس می‌توان گفت عرفان، نوعی نگاه دینی است که می‌کوشد اصل حقیقی و گوهر مینوی انسان را به او متذکر شود و از طریق سیر و سلوک عملی او را به وصال حضرت حق رهنمون سازد. در واقع عرفان، اشتغال بر حقایقی دارد که در متون مقدس دینی نیز در قالب ادبیات دینی مطرح شده است. بنابراین با توجه به اینکه اندیشه عرفانی

در بستر کدام دین ظهور کرده است، آن را به یکی از دین‌ها نسبت داده‌اند. در این حالت است که عرفان یهودی، مسیحی و اسلامی ظاهر شده است.

در یک نگرش کلی می‌توان حوزه دین را به دو بخش شریعت و طریقت تقسیم نمود. دین یهود با تأسی از تورات و آموزه‌های موسی (ع)، مسیحیت با انجیل و تعالیم عیسی (ع) و اسلام با الگو قرار دادن قرآن و سیره محمد (ص) بر اصل توحید استوار اند. در عین حال تفاوت‌هایی در تعالیم شریعت هر کدام از آن‌ها وجود دارد. اما با کنار گذاشتن این تفاوت‌های بارز، و توجه به طریقت و یا همان عرفان برآمده از بطن این ادیان، پی خواهیم برد که در واقع عارفان، ساکن یک وطن مشترک علوی‌اند و با الفاظ متشابه بنا به مقتضیات فرهنگی خود، گویای یک اصل واحد هستند. همه عارفان از غریستان خاکی می‌گریزند تا در وطن علوی خویش مسکن گزینند.

در دین یهود، آیین قبالا یا کابالا؛ با نوعی گرایش باطنی و تفسیر رمزی شریعت ظهور کرد. (کاویانی، ۱۳۹۳: ۳۳) قبالا به عنوان سنت اصلی عرفان یهود، نشان‌گر سیر و سلوک در راه مقدس زندگی است که با رهروی عارف گشوده می‌شود و در برگیرنده درون‌مایه یزدان‌شناسی و هستی‌شناسی و انسان‌شناسی است. باید پذیرفت که اندیشه‌ورزی دینی یهود در مقام یکی از ادیان ابراهیمی که از نظر زمانی جلوتر از مسیحیت و اسلام است، بر مسائل مورد بحث پیروان دو دین اخیر تأثیر گذاشته است. برخی از نظریات و اندیشه‌های گنوسیان نیز برگرفته از تورات است. اما نظام اندیشه گنوسی به جهت مبتنی بودن بر نوع خاصی از تفسیر و تأویل، به ثنویتی رسید که با اندیشه توحیدی و یَهُوه، خدای یکتای یهود منافات داشت.

دوران نضج عرفان قبالا در قرن سیزدهم میلادی با تألیف کتاب زوهر توسط موسی دولئون صورت پذیرفت. پیش از قبالا، عرفان اولیه یهود، با نام مرکاوا (مرکبه) - که به تجربه‌های انبیا در تورات، نگاه عرفانی داشت - چندین قرن نماینده عرفان یهود بود. ولی قبالای زوهری، با وارد کردن رمزواره‌ها و نمادها، مسیر جدیدی به عرفان یهود داد به طوری که بسیاری از مسیحیان نیز پیرو آن شدند. اولین بارقه‌های تحول عرفان یهود را در

قرن دوازدهم میلادی در کتب رمزی و باطنی «سفر یصیرا» Sefer Yetzireh و «باهیر» Bahir مشاهده می‌کنیم. زیرا در این آثار، نخستین بار، از کارکردهای نمادین عناصر عینی در توصیف خلقت و جایگاه انسان استفاده شده است. اما طراح و نماینده اصلی قبالا، بی‌شک موسی دولئون، قبالایی اندلسی است.

بخشی از تأثیر افکار و باورهای یهودیان تحت عنوان اسرائیلیات بر اندیشه اسلامی و به‌طور اخص در حوزه تفسیر قرآن، مورد شناسایی قرار گرفته است. اساسی‌ترین بحث قبالا، تفسیر تورات است. آن‌ها بر این اعتقاد هستند که کلمات، حروف و اعداد در کتاب مقدس، معانی رمزی دارند و اصحاب قبالا بر آن‌ها واقفند. (مصاحب، ۱۳۵۶: ۲۰۱۱) قبالائیان بر حروف و ارزش عددی آن‌ها، تأکید ویژه دارند آن‌ها در این خصوص گاه چنان راه افراط پیموده‌اند که حتی تهجی و آکسان‌ها را نیز حائز اهمیت شمرده‌اند و بالاخره این رویه در آخرین مرحله قبالا، یعنی نهضت حسیدیسیم به سحر و جادو و بازی با حروف منجر شده است.

از این منظر، تورات صرفاً از فصل‌ها، عبارات و کلمات تشکیل نمی‌شود. بلکه به عنوان تجسم زندگی حکمی الهی، پرتوهای نورِ ماورایی را منعکس می‌کند. پیکره‌بندی حروف در تورات، با وجود محسوس بودن، برای انسان معمولی غیر قابل درک است. در واقع حروف، نمادی از جنبه قدرت خلاق خداوندی شمرده می‌شود که در جهان فعال است. به همین جهت، تفسیر تورات، تنها با ابزار زبان انسان ممکن نیست. (scholem, 1995: 14) شولم، ۱۳۸۹: ۶۱) یکی از دانشمندان قبالایی به نام ربی امانوئل شوخیت بر آن است که دین یهود براساس وحی عمومی در طور سینا و زمانی که تورات از طرف خداوند به بنی اسرائیل نازل شد، شکل گرفت. رویداد تاریخی سینا، به منبع الهی و ماهیت تورات، رویکرد حقیقی داد و تورات به عنوان معیار انحصاری برای تعالیم بعدی به حساب آمد. عرفان معتبر یهودی، بخش جدایی‌ناپذیر از تورات است و تورات، اعتبار عرفان یهود را تعیین می‌کند. در نظر برخی، قبالا، انسان را فراتر از درک عقلانی معنا می‌کند که انعکاس‌دهنده لایه‌های بی‌نهایت اسرار زندگی، خلقت، روح و شناخت عالم علوی است و

محدود در ساختار تورات نیست. بلکه قبالا، هسته و روح تورات و پیام نهایی الوهیت بوده و مفهوم معنوی و درونی آن را شامل می‌شود. بنا به تعبیر شوخیت، تورات به منزله جسمی است که روح آن قبالا است. همان‌طور که جسم نمی‌تواند بدون روح وجود داشته باشد. تورات نیز بدون تفاسیر و آموزه‌های قبالا قابل درک نیست. (Schochet, 1995: 110) قبالانیان معتقد بودند با خط می‌توان به رازهای ایزدی پی برد. از این رو برای هر کلمه یا حرف یا عددی که در کتب مقدس ذکر شده، تفاسیر و معانی خاص باطنی قائل بودند. در دنیای اسلام نیز برخی غلات شیعه، اسماعیلیان و حروفیه تلقی مشابهی داشتند. روایت قبالانیان از آغاز آفرینش و فرآورده‌های فکری آنها از آرای فیثاغورسیان و نوافلاطونیان در اندیشه‌های اسماعیلی نیز قابل مشاهده است.

همان‌طور که قبالانیان، تورات را دارای معانی پنهان می‌دانستند. اسماعیلیان هم، برای آیات قرآن معانی باطنی قائل بودند. از این رو به تأویل آیات قرآنی می‌پرداختند و معتقد بودند جز راسخان در علم، کسی را توانایی تفسیر آن نیست. شباهت مبانی فکری قبالا با اسماعیلیه از این حیث شایان توجه است که اساس مشترک آن‌ها در معانی پنهانی یا باطنی و به طور اخص رمزی، بعدها در اندیشه‌های ابن‌سینا و شیخ اشراق تأوم با مبانی عرفانی و حکمی متبلور می‌شود. تأویل و معانی رمزی که در آیین قبالا و گنوس، شالوده مبانی فکری و عملی است، در عرفان و تصوف اسلامی نیز جلوه‌هایی دارد. بارزترین این جلوه‌ها در عرفان اشراقی اسلامی دیده می‌شود. به طور کلی قبالا، مجموعه‌ای از عقاید و افکار عرفانی پس از اسلام است که در میان یهود و حتی مسیحیان رواج یافت. زرین کوب معتقد است که عرفای قبالایی، از مقالات صوفیه و اسماعیلیه و سایر مذاهب اهل تأویل تأثیر پذیرفته‌اند. (زرین کوب، ۱۳۸۳: ۱۷۶) شواهدی بر تأثیرپذیری قبالا از متصوفه وجود دارد که نگارنده در فرآیند تحقیق به آن اشاره کرده است اما درباره تأثیرپذیری قبالا از اسماعیلیه، دقیقان، یک فصل به بررسی اندیشه‌های اسماعیلیان و قبالا اختصاص داده و در آن مفاهیم قبالایی از جمله خلقت از عدم و یا ذات لایتناهی (ان‌سوف) را با اندیشه‌های اسماعیلیه یکسان می‌شمرد. و در این خصوص می‌نویسد: «مفهوم ذات باری تعالی نزد

اسماعیلیان بسیار نزدیک به مفهوم قبالایی آن است. اسماعیلیان ذات باری تعالی را برتر از وهم و عقل و فکر می‌دانستند و آن را با نام‌هایی چون غیب‌الغیوب می‌خواندند. خداوند از دیدگاه آنان بالاتر از حد صفات است و با هیچ صفت و تعین نمی‌توان از او سخن گفت. نه چیز است نه ناچیز و نه محدود است و نه نامحدود... اساس دیدگاه عرفان قبالا نیز نوعی لادری‌گری است. آنان نیز آفرینش را انجام گرفته در سلسله مراتب صدور می‌دانستند... اسماعیلیان نیز خلق را از عدم و در نتیجه ابداع می‌دانستند. (دقیقیان، ۱۳۷۹: ۶۰۶)

نگارنده این تحقیق براین باور است که شباهت‌هایی از قبیل خلقت از عدم، افاضه فیض، توجه به ماهیت حروف، توجه به باطن‌گرایی در بین آموزه‌های قبالانیان و اسماعیلیان وجود دارد که زرین‌کوب نیز به این موضوع اشاره کرده است. ولی چون طرح بحث آن خارج از موضوع پژوهش حاضر است، نگارنده، به این حد اکتفا می‌کند.

عده‌ای از پژوهش‌گران غربی، همچون توماس بلاک و مایکل مک‌گاکا عقیده دارند که فرایند شکل‌گیری آیین قبالا در قرن سیزدهم میلادی، تحت تأثیر آموزه‌های تصوّف بوده است. مایکل مک‌گاکا در این مورد می‌نویسد: «تصادفی نیست که اولین نوشته‌های قبالا و آثار صوفی‌فیلسوف محیی‌الدین ابن‌عربی در همان زمان (اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم) ظاهر شدند. مهاجران یهودی به واسطه مسلمانان اسپانیا، جان و حیات تازه‌ای گرفتند. یهودیان با اخذ اصول و تعالیم تصوّف در اندلس و بغداد، سیستم جدیدی از عرفان را تشکیل دادند که به نام قبالا شناخته می‌شود.»^۱ (McGaha, 1997, 57)

از سوی دیگر، شواهدی دالّ بر تأثیرپذیری اسماعیلیه از گنوسیان، در تاریخ مناسبات بین ادیانی قابل مشاهده است. در اسلام، مغیره بن سعید (ف ۱۹۱ق.) از اولین نظریه‌پردازان اندیشه حروفی‌گری و از غلات شیعه، به جهت تلفیق باورهای مختلف از عقاید گنوس‌مندایی و تعالیم آیین‌مانوی با تعالیم شیعی، تحت تأثیر آموزه‌های گنوسی بود. وی در

1. "It was no coincidence that the earliest Kabbalistic writings and the work of (Sufi philosopher) Ibn'Arabi appeared around the same time (late twelfth-early thirteenth-centuries). Jewish refugees from Muslim Spain were breathing new life into the doctrines and imagery developed by the Sufis in Baghdad and later in Andalusia, creating the new system of mysticism known as the Kabbalah." (McGaha, 1997, 57)

بیان تجربه‌ی شهودی خود، خداوند را در هیئت مردی از نور با تاج منور بر سر توصیف می‌کند که بر اعضا و اندام‌هایش، حروف الفبای عربی نقش بسته است؛ حروفی که از اسم اعظم خداوند نشئت گرفته است. به همین خاطر، او از انسان‌انگاری خداوند سخن می‌گفت. این گونه تفکر، یادآور تعالیم مارکوس گنوسی از پیروان والتینوس بود زیرا او نیز جسم «حقیقت متعالی را متشکل از حروف الفبای یونانی می‌دانست.» (دفتری، ۱۳۸۶، ۸۷) همین طور در قبالای خلسه‌ای به زعامت ابراهیم ابوالعافیه، اهمیت ترکیب حروف عبری در خلقت هستی و ارتباط آن با اسم اعظم خداوند و در قبالای زوهری، نقش اسمای اعظم خداوند در قالب سفیرها بر بدن شخص، از مبانی مشترک میان آنها حکایت دارد که به اقتضای تفاوت در زبان و فرهنگ، نمودهای متفاوتی یافته‌اند. گنوسیان یهودی نیز قبل از مغیره بن سعید از خدای انسان‌گونه سخن می‌گفتند؛ این دست تجارب شهودی در هر یک از مکاتب قبالا نیز به تاسی از کتاب زوهر دیده می‌شود و ما در فصلی جداگانه، به این موضوع پرداخته‌ایم.

در صدر مسیحیت، (گنوس) به معنی «عرفان و معرفت» رواج یافت. گنوس یا معرفت از راه تجربه‌ی مستقیم مکاشفه یا تشرف به سنت‌های راز آمیز و باطنی خود به دست می‌آمد. در واقع آیین گنوسی، آمیزه‌ای از عقاید فلسفی - دینی یهودی، مصری، بابلی، یونانی، سوری و ایرانی بود که با برداشت عقلانی (فلسفی) و برداشت دینی و عرفانی توأم با چاشنی ایمان و بینش شهودی - اشراقی، مشربی رازگونه و مقدس پیدا کرد و آیین معرفت به راز هستی و کمال مطلق قلمداد شد. (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۲۲)

اساس عقاید گنوسی بر معرفت اشراقی و رمزی است و نتیجه‌ی این معرفت، رهایی روح انسان از جسم و عالم مادی و رسیدن به جایگاه اصلی خود در عالم علوی و لازمه‌ی آن زهد و امساک از لذت‌های مادی است. کیش گنوسی در آموزه‌های خود با تأثیرپذیری از عرفان ایران باستان، اعتقاد به ثنویت پیدا کرد البته این اعتقاد، در شکل گنوسی آن، ناشی از ترکیب و التقاط مبانی برگرفته از غرب و شرق بود. به گفته‌ی هانس یوناس، کیش گنوسی، ترکیبی از اعتقادات ملل و نحل را در بردارد هرچند تأثیر تفکر شرقی در آن چشمگیرتر است.

(Jonas, 1991: 33) زرین کوب بر آن است که «قسمت اعظم مبانی آیین گنوسی، نوعی عرفان شرقی محسوب می‌شود که تعالیم آن با عقاید صوفیه قرابت داشت.» (زرین‌کوب، ۱۳۹۰ الف: ۸)

مبانی اندیشه گنوسی با پرسش‌های اساسی درباره وجود یا زندگی سروکار داشت از قبیل این‌که از کجا آمده ایم؟، به کجا می‌رویم؟ همان سؤالاتی که در عرفان و ادیان ملل مختلف مشترک است. (Robinson, 1988, 10; pegels, 1979, xix) پیروان گنوسی، غالباً جسم را به منزله زندان روح یا تبعیدگاه آن در عالم ماده می‌دانستند و نیل به ماورای عالم ماده را به عنوان راز واقعی عرفان (گنوسیس) مد نظر داشتند.

قبالا، گنوس و تصوف، بعد از مباحث مربوط به خداشناسی و هستی‌شناسی، بیشتر در خصوص جایگاه انسان بحث می‌کنند. اشارات رمزگونه در هر سه آیین، نکات مشترک آن‌ها را در این باب نمایان می‌سازد. شاید با اندکی تسامح و فارغ از برخی اختلافات بنیادین، بتوان گفت که این سه مکتب به صورت یک گفتمان مستمر از زمان عتیق تا به امروز، در یک خط فکری مشترک و مستقیم با اشکال و عناوین گوناگون تکمیل‌کننده و ادامه‌دهنده یک مسیر مشخص بوده‌اند و هر سه در مسیر مبدأشناسی و انسان‌شناسی و تبیین ایده وحدت عین کثرت و کثرت عین وحدت گام برداشته‌اند.

البته قبالا، گنوس و تصوف، در نوع تلقی از مباحث توحیدی، مسیر متفاوتی طی کرده‌اند. جامعه قمران عهد عتیق، کانونی است که بنیان‌گذار گنوسی، شمعون مغ در آن پرورش یافته و به تأسی از اسنی‌های یهودی، گرایش به ثنویت و تقابل بین نور و ظلمت، روح و جسم، خیر و شر پیدا کرد. با وجود اینکه شمعون، عقاید خود را در مورد ثنویت، از اسنی‌های یهودی فراگرفت ولی خود واضع و مبدع تفکرات جدیدی شد که پایه‌ها و بسترهای ثنویت ارتدادی را در تاریخ گنوسی فراهم آورد. هرچند، شمعون هیچ وقت مباحث ثنوی را به قلمرو خداوند تسری نداد. بلکه منظور وی در واقع همان تبیین مواضع وحدت در عین کثرت و بالعکس بود. (Jonas, 1991: 105)

شمعون به تأسی از تفکر دوگانه‌گرای اسنی‌ها، به تقسیم‌بندی‌های دوگانه جدیدی در مورد آفرینش قائل شد. تفکر ثنوی‌گرای شمعون، در قرن دوم میلادی توسط افرادی همچون والتینوس و مرقیون گنوسی، به قلمرو الوهیت نیز کشیده شد و منجر به قائل شدن به دو خدا؛ خدای متعالی و خدای خالق (خیر و شر) گردید. از این پس، صحنه تاریخ، شاهد مجادله و مقابله بین دو گروه مسیحیان راست کیش و گنوسیان ثنوی‌گراست. (لین، ۱۳۹۶: ۲۰) به گواه تاریخ، مسیحیان راست کیش (آرتدوکسی) در مقام دفاع از توحید و آموزه‌های راستین مسیحیت در مقابل گنوسیان قد علم کرده و در برهه‌ای نیز موفقیت چشمگیر کسب کردند. با وجود این، نهضت گنوسیان با گرایش مانی به این آیین، جهانی شده و قرن‌ها به حیات خود ادامه داده است. (دانیلو، ۱۳۹۳: ۱۱۱)

عرفان اولیه یهود نیز که عرفان عرشی یا همان مرکبه نامیده می‌شد، به شدت تحت تأثیر آموزه‌های گنوسیان قرار داشت. شواهد نشان می‌دهد، عرفای مرکبه با وجود اعتقاد به خدای یکتا، نتوانسته‌اند مرز بین یهوه (خدای یگانه) و نخستین صادر از وی را از هم تفکیک دهند و عملاً با تعبیر از تجسم خداوند، به تجسم خدای انسان‌گونه، به مرز کفر و ارتداد کشیده شده‌اند. قبّالایان نیز در همه حال سعی داشته‌اند تا اصل توحید در باورهایشان خدشه‌دار نشود. ولی شواهد حاکی از آن است که در طرح نظریه عدم عرفانی، (Ex nihilo) تحت عنوان «ان سوف»، پایشان در وادی توحید لغزیده است. هر چند در همه مکاتب قبّالا، فرار از ارتداد و نتایج دوگانه‌انگارانه ناشی از طرح ایده «ان سوف»، وجهه همت بزرگان قبّالا بوده است (شولم، ۱۳۹۲، ۲۷ و ۲۸) در مقابل تصوف اسلامی به دور از هرگونه ثنویت و تجسم، هیچ‌گاه از مسیر توحید منحرف نشده است. هرچند برخی از الفاظ و اصطلاحات خاص متصوفه، گاه ممکن است، رنگ‌وبوی تجسم و تشبیه داشته باشند، ولی به زعم صوفیه این اصطلاحات وسیله‌ای برای تبیین عالی‌ترین تجربیات شهودی در قالب الفاظ و مفاهیم ملموس و قابل درک برای انسان‌های معمولی است.

حکمت یونان نیز که رنگ تعالیم افلاطون و ارسطو را داشت، از صیغه تأویل‌گرای دیانت یهود خالی نبود. فیلون اسکندرانی، حکمت خود را براساس تأویل بنا نهاد و در

مجموعه‌ای از آثارش تلاش کرد تا فلسفه یونانی و آموزه‌های دین یهود را با هم درآمیزد. او با استفاده از روش رایج تأویل در کتاب مقدس، «یهوه» (خدای جبار عزیز منتقم) را با مقولات فلسفی یونان باستان تبیین کرد و دیدگاه‌های یهود نسبت به خدا، بشریت و جهان را بازسازی نمود. تعالیم فیلون به جهت تأثیرگذاری در حکمت نوافلاطونیان، و درک صحیح فلوطین، بانی حکمت نوافلاطونی از تأویلات فیلون، باعث کمال تلفیق عرفان با حکمت یونان شد. در واقع فلوطین با ترکیب تعالیم افلاطون و آموزه‌های فیلونی برگرفته از دیانت یهود، شیوه عرفانی و حکمی نوافلاطونیان را رونق بخشید. فلوطین عقیده داشت که «عالم، فیضانی است از وجود خداوند که به مثابه خورشید است و انسان که وجود او در حقیقت مجموعه بود و نبود است وقتی به نجات واقعی می‌رسد که از طریق معرفت به اتحاد با خدا موفق شود.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۲۱)

یکی از مهم‌ترین مسائل، لزوم تفکیک بین آیین گنوسی و عرفان مسیحی است؛ بدین معنا که آیین گنوسی و عرفان گنوسی را نمی‌توان عرفان مسیحی تلقی کرد. بر این پایه، نگارنده در این پژوهش از عرفان گنوسی سخن گفته و به هیچ وجه متعرض بحث عرفان مسیحی نشده است. به طور مشخص منظور نگارنده از گنوسی، مجموعه فرّق باطنی است که در صدر مسیحیت، با شعار تقدّم معرفت بر ایمان، در مقابل آبای کلیسای ارتدوکس قد علم کردند و نخستین بار ایرنئوس لیونی، اسقف اعظم کلیسای لیون فرانسه، کتاب پنج جلدی به نام «ادورسوس هائرسیس» = در مقابله با معرفت دروغین» یا با عنوان فرعی «در رد بدعت‌ها» نوشت و مجموع فرّق مذکور را گنوسی نامید. مشهورترین این فرقه‌ها، مرقیون، والتینوس و بازیلیدس بودند که برای در امان ماندن از حملات آبای کلیسا به مسیحیت گرویدند و تلاش کردند تعالیم‌شان را با پاره‌ای از آموزه‌های مسیح منطبق سازند.

در عین حال، بخشی از گنوسی‌ان نیز غیرمسیحی بودند که از این میان می‌توان به برخی از فرّق مُعْتَسِلَه (مندا، صابئین، الخسائی) و همچنین می‌توان به مانویان اشاره کرد. چنانکه با گرویدن مانی به این آیین، مبانی و آموزه‌های گنوسی مخصوصاً بحث ثنویت به تأسی از عرفان ایران باستان و پیشگامان گنوسی (شمعون مغ، مرقیون، بازیلیدس)، استوار شد.

گنوسیان یهودی (عرفان مرکبه و یهودیان مغاری) از دیگر فرّق گنوسی غیرمسیحی بودند. از این رو نمی‌توان آیین گنوسی را عرفان مسیحی قلمداد کرد. چنان‌که استیون فانینگ در کتاب (عارفان مسیحی)، عرفان مسیح و عرفای آن را جدای از گنوسیان بررسی کرده است. (رک: فانینگ، ۱۳۸۴)

اما آغاز شکل‌گیری نهضت عرفانی قبّالا، قبل از پیدایش قبّالای زوهری، با اسحاق نابینا در پرووانس فرانسه است ولی نضج آن در گرونا‌ی اندلس اتفاق افتاده است. قبّالائیان اندلس به تأسی از عرفان اولیه یهود (مرکبه)، تعلق خاصی به آموزه‌های گنوسی یهودی داشتند. یکی از مهم‌ترین قبّالایی‌های گرونا‌یی، به اسم عزرائیل بن مناحم، نخستین کسی بود که قبل از موسی دولئون و سایر بزرگان قبّالا، ضمن طرح نظریهٔ «ان‌سوف» یا عدم عرفانی، اولین صادر از تجلی «ان‌سوف» را اراده الهی دانست، نه عقل. رویکردی که کاملاً در تقابل با تفکر فلاسفهٔ یهودی بود و اولین نشانه‌های تحول اندیشهٔ یهود به حساب می‌آمد. این تفکر در سایهٔ تلاش قبّالایی دیگر به اسم موسی ابن‌نحمان، در گرونا مقبولیت عام یافت. در طول دوره‌ای که مکتب گرونا در حال شکل دادن به اندیشه‌های عرفانی یهود بود در دیگر منطقهٔ اسپانیا، ابراهیم ابوالعافیه با تأسی از یهودیان حسیدی اشکنازی و صوفیهٔ اسلامی، به شیوهٔ رموزری حروف تأکید ورزید و بنیان‌گذار نوعی از اندیشهٔ عرفانی، موسوم به قبّالای خلسه‌ای یا نبوی گردید. در همین دوران است که نگارش دو کتاب *سفر یصیرا* و *باهیر*، ارکان و ساختار قبّالا و مبانی نظری آن را تحکیم بخشید. البته نظریات عرفانی مطرح در این آثار، به توضیح و تبیین مطالبی می‌پرداخت که خالی از ابهام و نقص نبود. در قرن سیزدهم میلادی، موسی دولئون با درآمیختن آموزه‌های گنوسی با تعالیم مکتب قبّالایی گرونا و همچنین با تأکید بر قبّالای نظری و عملی، کتاب *زوهر* را نوشت. زوهر، با بهره‌گیری از نظریهٔ «ان‌سوف» و تلفیق آن با نظریهٔ «سفیروت» در قالب نماد درخت زندگی، تفسیری دیگرگون از ظهور و تجلی خداوند ارائه می‌داد و دیدگاهی متفاوت از آغازگران نهضت قبّالای نظری در گرونا و همچنین کتاب‌های *سفر یصیرا* و *باهیر* مطرح می‌کرد. (رک: شرباک، ۱۳۸۳، ۵۱-۵۴) در واقع، عرفان قبّالا به دو بخش نظری و عملی

تقسیم می‌شد؛ مکتب گرونا، نماینده قبالای نظری بود و ابراهیم ابوالعافیه نماینده قبالای عملی و خلسه‌ای قلمداد می‌شد. موسی دولئون با تلفیق این دو رویه و درآمیختن آن‌ها با تعالیم گنوسی، کتاب زوهر را به طبع رساند. بعد از دولئون، مکاتب قبالا، عمدتاً تحت تأثیر زوهر قرار گرفتند. (اپستاین، ۱۳۹۳، ۲۸۳)

غالب پژوهش‌گران قبالا بر این نکته صحه می‌گذارند که منطقه اندلس، محل هم‌زیستی مسالمت‌آمیز و مشترک صوفیان غرب اسلام با یهودیان بود. فلاسفه و قبالانیان اندلسی یهودی به دلیل تماس با اندیشمندان و گروه‌های متصوفه، با اندیشه‌های عرفانی و دیدگاه‌های فلسفی آن‌ها آشنا بودند. نقش صوفیان در تکوین و پیدایش فلسفه یهودی به قدری مبرهن است که فیلسوفان بزرگ یهودی نظیر موسی ابن میمون و پسرش ابراهیم، شکل‌گیری اندیشه‌های یهودی را مرهون مسلمانان و نگارش کتب متصوفه می‌دانند. شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد ابراهیم ابوالعافیه و اندک پیروانش در حلقه‌های صوفیه شرکت می‌جستند و طریقت صوفیانه را یکی از راه‌های رسیدن به خداوند و تزکیه روح قلمداد می‌کردند. (فهیم و نظری، ۱۳۹۵: ۳۴؛ رک: شولم، ۱۳۹۲: ۲۶۲)

توماس بلاک و مایکل مک‌گاکا در اکثر مقالات‌شان بر این نکته تأکید می‌ورزند که فلاسفه و قبالانیان، شاکله تعالیم خود را از صوفیه به عاریت گرفته‌اند. در واقع شکل‌گیری نظام نمادگرایی قبالا از قبیل سفیروت و سمبول درخت عرفانی، در نظر بلاک، متأثر از آثار صوفیانی همچون شیخ ابوالحسن نوری و ابن عربی است. (Block, 2007b: 4) جدا از سنت عرفانی یهود (مرکبه و قبالا)، فلسفه یهودی نیز تأثیر چشم‌گیری از مباحث کلام اسلامی و متصوفه گرفته است. بررسی فلسفه یهودی در حوزه رشته فلسفه میسر خواهد بود ولی نگارنده در متن رساله و در لابه‌لای مباحث تطبیقی به اقتضای محتوای مرتبط به برخی از آن‌ها نیز اشاره نموده است.

سیر تحول گنوس از اندیشه تا آیین

مقدمه

خاستگاه اندیشه گنوسی، سیر تحول این اندیشه و درآمدن آن به منزله آیین‌های گنوسی از موضوعات مورد اختلاف پژوهش‌گران است. در این فصل، با بررسی انتقادی فرقه‌های باطن‌گرای منتسب به گنوسی و تحلیل آرای صاحب‌نظران این عرصه، به این سؤال‌ها پاسخ داده خواهد شد: الف: مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده اندیشه گنوسی چیست؟ ب: سرچشمه‌های اندیشه گنوسی کدامند و میان گنوستی‌سیزم و اندیشه‌ها و آیین‌های دیگر چه ارتباطی وجود دارد؟ ج: آیا پیش از میلاد مسیح گروهی از مردم یا فرقه‌ای از فرق به گنوسی معروف و موسوم بوده‌اند یا نه؟

«گنوس» (Gnosticism) واژه‌ای یونانی، به معنی «داشتن دانش و معرفت» (having knowledge)، از واژگان کاربردی افلاطون است. افلاطون واژه گنوس را به معنای شناخت مثل به کار می‌برد اما ادیان سری و فرقه‌های باطنی آن را در معنای «معرفت خداوند» گرفته‌اند؛ معرفتی که به کمک آن می‌توان به موجودی روحانی تبدیل شد و در مقابل تأثیرات منحوس تقدیر ایستادگی کرد (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۴)؛ معانی ثانوی که از این واژه استنباط می‌شود، پیام مسیح، قلمرو خداوند و رستگاری است.

پژوهش‌گران، مذهب گنوس را زائیده مجادله بر سر مسئله شر می‌دانند؛ یعنی «وقتی فرد گنوسی، دنیای خود را در محاصره بدی و زشتی می‌بیند، خویشتن را غریب و زندانی در چنین دنیایی احساس می‌کند لذا حسرت دنیایی آکنده از نور را می‌خورد و بر ضد دنیای ظلمانی قیام می‌کند.» (زرین کوب، ۱۳۹۰: ۲۳)

بحث در خصوص منشأ آیین گنوس، از موضوعات مورد اختلاف پژوهش‌گران است. آن‌ها پیش از این بر این عقیده بودند هیچ سند معتبری که بتواند در مورد خاستگاه و منشأ گنوس اطلاعاتی ارائه دهد، وجود ندارد اما با کشف کتابخانه نجع حمادی^(۱) در مصر علیا (۱۹۴۵م) و تفحص عمیق روی این آثار، پژوهش‌گران گنوسی، به یافته‌های جدیدی در خصوص بنیاد آیین گنوسی در صدر مسیحیت و هم چنین معناشناسی و تبارشناسی گنوسی رسیده‌اند. البته در میان کشفیات مذکور، آثار غیرگنوسی همچون انجیل توماس، کارنامه پطرس و دوازده حواری نیز یافت می‌شود.

برخی محققان از قبیل هانس یوناس، اتین ژیلسون، الین پیگلز، جیمز رابینسون و تونی لین بر این باورند که اولین بار در قرن دوم میلادی عنوان «گنوستیسیزم» توسط ایرنئوس^(۲) (۱۳۰-۲۰۲م)، متکلم و کشیش مشهور مسیحی، به فرق و مکاتب گوناگون باطنی صدر مسیحیت اطلاق شد. مطابق این نظر، ایرنئوس، اسقف اعظم کلیسای لیون، در قرن دوم میلادی (۱۸۰م) کتابی پنج جلدی با عنوان *آدورسوس هائرسیس*؛ به معنای *مقابله با معرفت دروغین*، با عنوان فرعی «در رد بدعت‌ها» (*Adversus haereses*) نوشت و از اسرار و زوایای پنهان این فرقه‌ها که «اصالت معرفت» را در مقابل اصالت ایمان قرار داده بودند، پرده برداشت و برای اولین بار فرقه‌های باطن‌گرای مقارن زمان خویش را گنوسی نامید. (Robinson, 1967: 1395; pagels, 197: 16-20; Jonas, 1991: 32; Gilson, 1955: 21)

9, 1988؛ لین، ۱۳۹۶: ۱۶) البته برخی دیگر از صاحب‌نظران همچون گیلز کیسپل و فرید لندر، پیشینه این آیین را به نهضت‌های باطنی مستقل قبل از مسیحیت می‌رسانند. بر این مبنا، انواع فرقه‌های باطن‌گرای قبل از مسیحیت از جمله *اسنی‌های یهودی*، مکتب اورفئوس، *هلنی یونانی* و... نیز در زیرمجموعه آیین‌های گنوسی قرار می‌گیرند. (هالروید، ۱۳۹۲: ۱۰۰)

عده‌ای دیگر همچون ریشارد رایتسنشتاین و ویلهلم بوسه، آیین گنوسی را نهضتی پیشامسیحی می‌دانند که ریشه در ادیان ایران باستان و سنت‌های زرتشتی دارد و برخی مانند آدولف فُن هارناک، آیین گنوسی را بدعتی مسیحی قلمداد می‌کند که سعی در

یونانی‌سازی آموزه‌های مسیحیت دارد. آرتور داربی‌ناک هم‌عقیده با فُن هارناک، آیین گنوسی را نوعی «مسلک افلاطونی لجام‌گسیخته» می‌شمارد. (پیگلز، ۱۳۹۵: ۲۴) از نظر هری ولفسن، گنوس یعنی پوشاندن لباس مسیحیت بر تن شرک، وی با رد غیرمسیحی دانستن گنوس، عقیده دارد بهتر است وقتی از گنوس صحبت می‌کنیم، با عنوان «گنوسی مسیحی» از آن یاد کنیم چون «هیچ گروهی از مردم، پیش از پیدایش گنوسیه مسیحی به گنوسی موسوم و معروف نبوده‌اند.» (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۵-۵۳۷)

در فرهنگ واژگان انگلیسی، گنوستی‌سیزم (Gnosticism) و میستی‌سیزم (Mysticism) هر دو به معنای «عرفان» آمده است. پژوهش‌گران غربی هر جا که بتوانند واژه میستی‌سیزم (عرفان) را به کاربرند، واژه «گنوس» (معرفت) را نیز به کار برده و معنای لغوی آن را اراده می‌کنند. بنابراین در متون غربی واژه گنوس لزوماً به آیین‌های گنوسی دلالت ندارد. چه بسا، صرفاً معنای لغوی آن مد نظر باشد. از این رهگذر، تمایز قائل نشدن میان معنای لغوی گنوس با معنای اصطلاحی آن، که به آیین‌های باطن‌گرای خاص اطلاق می‌شود، از عمده دلایل بروز ابهام برای برخی محققان و مترجمان در زبان فارسی است. هم‌چنان‌که نیکلسون نیز بر این مطلب صحه می‌گذارد و بر آن است که گنوستی‌سیزم در ترجمه‌های فارسی به معنای «عرفان» و کلمه گنوستیک (Gnostic) به معنای «عارف» ترجمه شده است. (نیکلسون، ۱۳۷۲: ۷۴) نگارنده در بحث از آشنایی با مبانی اندیشه گنوسی بر آن است تا با استناد به آثار محققان برجسته این حوزه و با نگاه تحلیلی و انتقادی، خاستگاه گنوس، سیر تحول این اندیشه و درآمدن آن به منزله آیین‌های گنوسی و مؤلفه‌های بنیادین اندیشه این آیین‌ها را تبیین کند.

در خصوص آیین گنوسی، کتاب‌ها و مقالات متعددی به زبان انگلیسی، فارسی و زبان‌های دیگر به طبع رسیده است. کتاب «ریشه‌های الاهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه» (۱۳۹۰) از محبوبه هادی‌نا، یکی از مهم‌ترین منابع گنوسی به زبان فارسی است. این کتاب درباره نحلّه‌های متعدد گنوسی به تفصیل توضیح می‌دهد ولی مطالب آن در باب پیدایش گنوس و منشأ آن، روشن‌گر و عاری از ابهام نیست. در این اثر، بخشی

مجزا به گنوس پیش از مسیحیت اختصاص دارد که در ضمن آن مکاتب و شخصیت‌هایی از گنوس ماقبل مسیحی ذکر شده است درحالی که به جز مکتب اورفئوس، همگی آنها مقارن با میلاد مسیح‌اند یا این که بعد از میلاد ظهور کرده‌اند. در میان شخصیت‌های مطرح شده، مهم‌ترین آنها شمعون مُغ، بنیان‌گذار گنوسی است که مقارن با ظهور مسیح می‌زیست و بعد از مصائب مسیح، ادعای نبوت کرد اما آبای کلیسا در مقابل بدعت‌های او موضع قاطع گرفتند. سایر شخصیت‌ها که به نوعی پیروان شمعون مُغ بودند همگی بعد از میلاد مسیح و در قرن اول و دوم میلادی می‌زیستند حال آن‌که دقیقاً مشخص نیست که نگارنده، به چه دلیل آن‌ها را در ذیل عنوان «گنوس ماقبل مسیحی» آورده است.

کتاب «فلسفه آبای کلیسا» از هری ولفسن، ترجمه علی شهبازی، از معدود آثار متقن در این زمینه است. بخش مجزایی از این کتاب به آیین گنوسی اختصاص دارد. از میان مطالب این بخش دو موضوع مهم شایان توجه است. نخست این‌که، به تمام جوانب ساختار ثنویت گنوسیان می‌پردازد و عقاید نظام‌های گنوسی را در این خصوص تبیین می‌کند. دیگر این که، ولفسن عقیده دارد در بحث از گنوسی و پیشینه آن، بهتر است از تعبیر «گنوس مسیحی» استفاده کنیم چون به زعم او، قبل از مسیح، چیزی به نام «آیین گنوسی» وجود نداشته است.

دو ترجمه برجسته دیگر عبارت است از «انجیل‌های گنوسی» اثر الین پیگلز، ترجمه ماشاءالله کوچکی (۱۳۹۵) و «ادبیات گنوسی؛ مجموعه مقالات گنوس پژوهان» که یک بار به اهتمام میرچا الیاده (۱۳۷۳) و سپس به تلاش استوارت هالروید (۱۳۹۵) به چاپ رسیده و هر دو به وسیله ابوالقاسم اسماعیل‌پور ترجمه شده است. هر دو اثر به پیشینه آیین گنوسی می‌پردازند، ولی هیچ‌کدام از ساختار گنوسی سخنی به میان نمی‌آورند بلکه بیشتر نظریات و اقوال گوناگون بزرگان گنوسی و یا گنوس پژوهان معاصر را بیان می‌کنند. در این میان، اثر ارزشمند الین پیگلز، ضمن بررسی گنوس‌پژوهی در غرب، از زمان پیدایش گنجینه نجع حمادی، تصویری روشن از عقاید و اصول آیین گنوسی ارائه می‌دهد. کتاب ادبیات گنوسی نیز مجموعه نه مقاله به انضمام نمونه‌هایی از شواهد بینامتنی گنوسی است. نگارنده

در ارجاع‌دهی به سندی متقن از آن بهره جسته‌است.

در بین منابع انگلیسی، کتاب «مذهب گنوسی» (۱۹۹۱) اثر هانس یوناس از جمله معدود منابع متقن و قابل اتکاء در باب آیین گنوسی است؛ چون از یک طرف نویسنده‌ای سرشناس و متخصص فن آن را تدوین کرده است و از طرف دیگر از مطالب مستند، تحلیل‌های عالمانه و یافته‌های جدید بهره‌می‌برد. از مهم‌ترین مباحث این کتاب، اشاره به پیدایش آیین گنوسی و توجه به نام این آیین است. از میان منابع انگلیسی، آثار گنوس‌پژوهانی چون کورت رودلف، اتین ژیلسون، دانیلو و ... نیز حائز اهمیت‌اند.

محمد ایلخانی در مقاله خود با عنوان «مذهب گنوسی» (۱۳۷۴)، با بررسی منشأ گنوس و اصول آن، اطلاعات ارزنده‌ای از گنوس‌پژوهی غربیان به دست می‌دهد. از فحوای مباحث این مقاله چنین برمی‌آید که آیین‌های گنوسی به بازه زمانی صدر مسیحیت (قرن دوم و سوم میلادی) تعلق دارند؛ دوره‌ای که در آن رذیه‌های آبای کلیسا و مسیحیان راست‌کیش بر این مکاتب نگاشته شده است.

کتاب «آدورسوس هائرسیس» (= Against Heresies) از ایرنئوس، یک منبع مهم و جدی در حوزه گنوس‌شناسی است. نویسنده در این اثر به نقد اصل «معرفت» گنوسیانی می‌پردازد. امروزه، کتاب ایرنئوس منبع مهمی برای کسب اطلاعات در مورد فرقه‌های باطن‌گرای گنوستیک به حساب می‌آید. دفاع ایرنئوس از کیش مسیحیت در برابر هجمه آرای گنوسی، دفاعی نسبتاً موفقیت‌آمیز بوده و در مجموع، حفظ آبرو و حیثیت مسیحیت در بازار گرم بدعت‌ها و انحرافات آن دوران، مرهون ایرنئوس و پیروان راست‌کیش وی است. (لین، ۱۳۹۶: ۲۰)

به باور ولفسن، انواع آیین‌های تلفیقی شرک‌آمیز از زمان اسکندر به این سو به منصه ظهور رسیدند و اقسام معتقدان به چندخدایی و ثنویت از مصر، یونان، بابل و ایران در تماس با آیین‌های دیگر، اشکال گوناگون یافتند؛ از این میان، گروهی نگرش فلسفی پیدا کردند و گروهی دیگر به اندیشه یهودی متمایل شدند. بعد از ظهور مسیحیت و مقام

رسولی پولس، برخی از این آیین‌ها، به مسیحیت گرویده و موضوع «مسیح ازلی و تجسد» را با مذاق خویش سازگار دیدند و متأثر از این آموزه‌ها به عقاید خویش رنگ مسیحی دادند. (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۲۲) و در عین حال بر آیین مسیحیت نیز تأثیر گذاشتند به گونه‌ای که در قرن دوم میلادی، طرح و صورت‌بندی‌های جدیدی بر پیکره آموزه‌های مسیحیت توسط این آیین‌های تلفیقی وارد شد.

ولفسن، این دسته از آیین‌های تلفیقی مسیحی‌شده نوظهور را گنوسی می‌نامد. (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۳) وی با استناد به سخنان ایرنئوس، کِلِمِنْت، اوریگن و هیپولوتوس می‌نویسد: «کاربرد واژه گنوستیکوس یا همان «گنوسی» به عنوان وصف گروهی که خود را دارای نوع خاصی از گنوسیس می‌دانند، در ادبیات آن روزگار جز درباره کسانی که ما عادتاً گنوسی‌های مسیحی می‌نامیم، یافت نمی‌شود. آشکار است که این واژه را مشرکان تلفیق‌کننده آرا که تازه به مسیحیت گرویده بودند، ابداع کردند. این مطلب را می‌توان از سخنان مختلف آبای کلیسا استنباط کرد زیرا آنها واژه گنوسی را در سخنان خود به گونه‌ای می‌آوردند که گویی به تازگی متداول شده بود. ایرنئوس، هنگام سخن گفتن درباره پیروان کارپوکراتس می‌گوید: «آنها خود را گنوسی می‌خوانند.» (Irenaeus, vol 1, 25, 6) کلمنت اسکندرانی، هنگام سخن گفتن از پیروان پرودیکوس، می‌گوید: «آنها به دروغ مدعی‌اند که گنوسی [صاحب معرفت عمیق] هستند.» (Clemence, 1986, Vol3, 4)

با توجه به منابع به جا مانده از دوره صدر مسیحیت به درستی می‌توان دریافت که هیچ گروهی از مردم پیش از پیدایش گنوسیه مسیحی به گنوسی معروف و موسوم نبوده‌اند. از سخنان ایرنئوس و دیگر آبای کلیسا چنین برمی‌آید که گنوسیان مورد نظر آنها از آن جهت آیین خویش را «گنوسی» می‌نامیدند که خود را در وصول به «اصل معرفت» و «شناخت ژرفای امور» توانمند یافته و دیگران را از داشتن چنین معرفتی ناتوان می‌شمردند.

کلمنت اسکندرانی برخلاف ایرنئوس، بین معرفت و ایمان تفکیک قائل نیست. او در مقام مبارزه با تفکر گنوسی، از معرفت به عنوان ابزاری برای اثبات تعالیم کتاب مقدس بهره می‌برد و از این رهگذر، برای رویارویی با فلسفه گنوسی، فلسفه‌ای مسیحی ارائه می‌دهد.

(Schaff, 2004, 230; Ibid, 1986, Vol 2, 11) کلمنت برای تبیین گنوسیس مد نظر کتاب مقدس و به عبارت بهتر معرفت صادقی که در اثر تلفیق با آموزه‌های شرک‌آمیز و غیردینی گنوسی‌ان دستخوش تغییر شده بود، از اصطلاح معرفت علمی استفاده می‌کند. او بر این باور است که «معرفت» جدا از «ایمان» نیست، بلکه نوعی از ایمان است؛ «ایمان، به اصطلاح نوعی معرفت اجمالی به امور ذاتی است؛ و معرفت، نوعی برهان قوی و یقینی است در مورد آنچه به واسطه ایمان پذیرفته می‌شود.»^(۳) (Clemence, 1986, Vol7, 10) بنابراین، هر دو مستلزم و متضمن یکدیگرند.

تأثیرپذیری اندیشه گنوسی از فرهنگ و ادیان شرقی بر پژوهش‌گران این عرصه پوشیده نیست. از این میان، تأثیر عرفان ایرانی بر ثنویت گنوسی نمایان‌تر است. (Rudolph, 1987: 282) با توجه به این‌که گنوسی‌ان در مبادی اندیشه خود از فرهنگ ملل گوناگون تأثیر پذیرفته‌اند، در مقام سخن گفتن از مکاتب عرفانی مؤثر در گنوس، با تسامح آن‌ها را نیز گنوسی می‌نامند؛ دو مکتب گنوسی سوری - مصری و گنوسی ایرانی که بیشترین تأثیر را در ارکان و مبادی تعالیم گنوسی گذاشته‌اند، از این قبیل‌اند. گنوسی سوری - مصری در اصل به منطقه شامات تعلق دارد و با تأسی از کتاب مقدس یهود، معتقد به خدای واحد است. بنابراین، می‌کوشد گرایش به دوگانه‌پرستی گنوسی را به اصل واحد الاهی پیوند بزند و به تبع آن غربت روح سرگشته و مهجور از وطن حقیقی را در غریبستان خاکی تبیین کند. مکتب گنوسی سوری - مصری به خاطر برخورداری از روح یکتاپرستی، بیش از گنوسی ایرانی مورد توجه صوفیه بوده است. این تأثیرپذیری در قالب داستان‌های رمزی شیخ اشراق، قصیده عینیه ابن سینا، نی‌نامه مولوی و رسائل اخوان‌الصفاء - که از غربت روح سخن می‌گویند - نمود یافته است.

شمعون مُغ، اهل شویمرون و معاصر حواریون حضرت عیسی (ع)، که گنوس‌پژوهان او را بنیان‌گذار آیین گنوسی می‌دانند (Ibid: 294)، معتقد است؛ کثرت‌ها و دوگانگی‌ها در فرآیند درونی در حقیقت به اصلی واحد و الوهی منجر می‌شود. به همین جهت، گرایش به توحید ویژگی متمایز مکتب گنوسی سوری و اسکندریه است. با وجود این، شمعون مُغ در

عین اعتقاد بر یکتایی خداوند، با طرح اندیشه حلولی در مسیحیت گنوسی و مبالغه در بحث ثنوی نور و ظلمت اِسنی‌ها، خود اولین شخصی بود که پایه‌های تفکر ثنوی گنوسی را بنیان نهاد. پس از او، پیروانش تحت تأثیر شاخه دیگر گنوسی که باز نمود و انعکاس عرفان ایران باستان بود، در اندیشه‌های او تغییرات ملموسی پدید آوردند؛ در نتیجه این تغییرات صبغه توحیدی این مکتب تضعیف شد و تا حدودی رنگ ثنوی به خود گرفت. (Jonas, 1991:105) هر چند دو مکتب گنوسی ایرانی و سوری، در مفاهیم بنیادینی چون جایگاه انسان با دو ویژگی جسم و روح و همچنین فلسفه آفرینش و غربت روح در عالم خاکی، مبانی مشترک دارند. (Ibid:210-211)

عمده‌ترین وجه تأثیرپذیری گنوس از دیانت یهود در موضوع خدای خالق جهان، یهوه است. آموزه‌های یهود در باب یهوه و اعتقاد آنها به خدای صانع متشخص که خالق جهان است، از رهگذر یهودیان اسکندرانی به آیین گنوس راه یافت. از دیگر سو، رویارویی یهود با فرهنگ یونانی که از طریق فیلون اسکندرانی محقق شد، زمینه‌های شکل‌گیری نحله‌های گنوسی - یهودی را فراهم ساخت. ثنویت گنوسیان با دو خدای متفاوت، یکی متعالی و دیگری خالق، در آثار یهودیان اسکندرانی از جمله فیلون تبلور یافت^(۴) و او در طرح این نظریات بیشتر تحت تأثیر رسائل افلاطون، مخصوصاً رساله تیمائوس قرار داشت. (segal, 1977: 162) فیلون در صدد تلفیق دیانت یهود با اندیشه‌های فلسفی یونان باستان بود. والتینوس گنوسی هم با تأسی از افلاطون، خدای خالق را صانع (دمیورژ) نامید؛ یعنی «وجودی علوی و الهی که ابزاری در دست قدرت‌های برتر است ... که همان خدای اسرائیل است.» (پیگلز، ۱۳۹۵: ۷۱) بنابراین، گنوسیان ضمن تأثیرپذیری از مبانی آیین یهود در موضوع خدای خالق جهان، در مسائل الاهیات، بر اندیشه یهود تأثیر گذاشتند که نتیجه آن پیدایش نحله‌های گنوسی-یهودی بود. آثار مکتوب این نحله‌ها به‌صورت طومارهایی به زبان عبری در منطقه قُمران فلسطین و بحرالمیت [دریای مرده] پیدا شده است. (همان: ۲۸)

فلسفه یونان باستان تأثیرگذارترین اندیشه در آیین گنوسی است؛ گنوسیان، در بحث ثنویت و همچنین ایده لوگوس - روح پاک و نماینده خدای متعالی - یا دمیورگوس

(دمیورژ) - خدای خالق گنوسی‌ها - به طور نسبی تحت تأثیر نبوغ افلاطون بودند. در رساله تیمائوس، افلاطون در بحث از آفرینش جهان، از زبان تیمائوس، از خداوندی سخن می‌گوید که «صانع جهان» نامیده می‌شود. البته این خدای صانع، با خدای متعالی و ازلی تفاوت دارد. در نظر افلاطون، استاد صانع، آفریننده جهان از «عدم» (Ex nihilo) نیست، بلکه مسئولیتش نظم‌دهی به جهان است تا آن را از بی‌سامانی برهاند و عقل را تحقق بخشد. او خود آفریده خدای برین و متعالی است. (افلاطون، ۱۳۸۰: ۴/ ۱۸۳۹) مباحث بنیادین مطرح در اندیشه گنوسی در قالب نمادهایی از هبوط روح بر جسم و تکوین عالم صغیر - که از آن به «کاخ جهان» تعبیر می‌شود (همان: ۱۸۴۰) - و آفرینش اعضای بدن که هر کدام همچون قصرهای پر صلابتی ابواب و نگهبانانی دارند، برای اولین بار در رساله تیمائوس به صورت رمزی مطرح شده است. تأثیر بازخوانی تعبیر افلاطون از هبوط روح و یا تکون عالم صغیر علاوه بر مکاتب گنوسی در متون رمزی تصوف اسلامی از جمله داستان‌های رمزی شیخ اشراق نیز قابل مشاهده است.

اندیشه گنوسی و آیین گنوسی

از فحوای آثار گنوس‌پژوهانی چون هانس یوناس، ژیلسون، الین پیگلز، تونی لین و مندرجات دایرةالمعارف بریتانیکا، ذیل ایرنئوس قلدیس، چنین برمی‌آید که پیش از قرن دوم میلادی، اسم و عنوان «آیین گنوسی» وجود نداشته است و ایرنئوس، اولین الاهی‌دان مسیحی راست‌کیش است که به فرقه‌های باطنی قرن دوم میلادی - که دارای اصول مشترک بودند - نام «گنوسی» می‌نهد و در رد این فرقه‌ها، کتابی در پنج مجلد با تأکید بر عناصر سستی کلیسا، به ویژه کلیسای مقدس، کتاب مقدس و شریعت مسیحی می‌نگارد. از میان مکاتب گنوسی که به دوره تاریخی قبل از مسیحیت منتسب شده‌اند، جز فرقه یهودی استی‌ها که دو قرن قبل از میلاد مسیح تا سال ۷۳ میلادی در منطقه قُمران بحرالْمِیت می‌زیستند و جزو فِرَق باطن‌گرا بودند، و همچنین مکتب اورفئوس که یک قرن قبل از میلاد تا قرن سوم میلادی در یونان رواج داشت، مابقی، مقارن میلاد مسیح یا بعد از آن به

وجود آمده‌اند. البته نباید انکار کرد که فرقه‌های باطن‌گرا، قرن‌ها قبل از ظهور مسیحیت وجود داشتند و چه بسا، دارای مناسبات عرفانی با مکاتب گنوسی مورد اطلاق ایرنئوس در صدر مسیحیت بودند، ولی در هیچ یک از آثار گنوس‌پژوهان از آنها به عنوان آیینی گنوسی یاد نشده است. (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۵)

ژان دانیلو در کتاب «ریشه‌های مسیحیت در اسناد بحرالْمیت» بر این باور است که تعالیم جامعه قُمران عهد عتیق، از جمله آموزه‌های فرقه‌های باطن‌گرایی همچون اِسنی‌ها، صدوقیان و فریسیان بر اندیشه و باورهای جامعه صدر مسیحیت بسیار تأثیرگذار بوده است. او از دو رساله دینی مربوط به قرن دوم میلادی، با نام‌های «رساله تعلیمیه» و «رساله منسوب به برنابا» نام می‌برد که مسیحیان نخستین از آنها استفاده می‌کردند. به زعم او، در این رساله‌ها نوعی ثنویت و مناظره دو عنصر نور و ظلمت - با گوینده نور، فرشته عدالت و صدای عنصر ظلمت، فرشته ظلم - مطرح بود. در جامعه صدر مسیحیت، این تفکر ثنوی و تقابل دو عنصر متضاد، البته به صورت ابتدایی و به دور از کفر و ارتداد، در پی‌ریزی تعالیم گنوسی بسیار تأثیرگذار بود. هرچند، این دست از اندیشه‌های ثنوی، قبل از میلاد مسیح در میان فرقه‌های باطن‌گرای یهود عهد عتیق وجود داشت، اما این اندیشه‌ها آن‌چنان پررنگ نبود که به ثنویت و ارتداد بینجامد و خدای دیگری غیر از خالق جهان مطرح شود. مقارن پیدایش مسیحیت، نوعی تفکر ثنوی با تأثیرپذیری چشمگیر از جامعه قمران عهد عتیق در کتاب قانون جامعه، باب سوم، آیه سیزده و باب چهارم، آیه بیست‌وشش قابل مشاهده است. در این تفکر، از دو گونه روح سخن می‌رود که یکی از آنها شاهزاده نور و دیگری فرشته ظلمت است. البته، ساختار این اندیشه بعدها در مسیحیت دچار تغییراتی می‌شود. (دانیلو، ۱۳۹۳: ۵۵-۵۶) منظور از تغییرات ساختاری، در مرتبه نخست، انتساب تعبیراتی همچون فرشته نور به عیسی مسیح و روح القدس، و در مرتبه بعدی تحول به سمت تفکر ثنوی گنوسیان مسیحی است. زیرا، نظریات جنجالی ثنویت گنوسی توسط مرقیون، بازیلیدس و والتینوس مطرح شده که هر سه مسیحی بودند. با تأمل در ابعاد مختلف اندیشه‌های عهد عتیق تا صدر مسیحیت، درمی‌یابیم که اندیشه دوگانه‌باوری در ذهن

یهودیان عهد عتیق و منطقه قُمران به دور از ارتداد بود و تلقی ثنوی آن‌ها به قلمرو تقسیم‌بندی شئون خداوند و ذات وی تسری پیدا نمی‌کرد، بلکه صرفاً در حد تقسیم‌بندی نور و ظلمت و خیر و شر باقی می‌ماند حال آن‌که گنوسیان پای را از این دایره فراتر نهاده و از دوگونه خدای نیک و بد سخن گفتند. (همان: ۱۱۳)

گُورت رودلف، هانس یوناس و ژان دانیلو، شمعون مغ^(۵) را سردمدار آیین گنوسی می‌شمارند. (Rudolph, 1987: 294; Jonas, 1991: 103) و گنوسیان بعد از او را به گونه‌ای، مروج تفکرات و اندیشه‌های وی می‌دانند. ژان دانیلو بر آن است که هرچند ثنویت در اندیشه شمعون مغ وجود داشت، اما دوگانه‌باوری وی از نوع باور اسنی‌های یهودی و در حد باور به تقابل نور و ظلمت بود. شمعون مغ از طریق استادش دوسیتس که خود اسنی بوده و در ناحیه کوکبا (Kokba) در نزدیکی دمشق می‌زیست، با دوگانه‌باوری اسنی‌ها آشنا شده بود. او بعدها مسیر خود را از دوستیس جدا کرد و فرقه «هلنی» را بنیان نهاد. دانیلو احتمال می‌دهد این طریقه نوبنیاد همان «گنوسی» باشد که در نتیجه مبالغه در ثنویت اسنیان پدید آمد و تحت تأثیر عرفان ایرانی و مبانی ثنوی آنان قرار گرفت. (دانیلو، ۱۳۹۳: ۱۱۳) بنابراین، به نظر می‌رسد که یکی از دلایل خلط و گنوسی معرفی شدن فرقه اسنی، آشنایی و تأثیر اندیشه‌های استاد اسنی شمعون مغ بر اندیشه‌های او باشد.

پژوهش‌های دانیلو بر روی اسناد بحرالْمیت برای نکته صحّه می‌گذارد که نمی‌توان اسنی‌ها را در زمره فرقه‌های گنوسی شمرد. بلکه این فرقه ضمن تأثیر گذاشتن بر آیین گنوسی، دارای پاره‌ای وجوه تشابه با ساختار و اصول تفکر گنوسی است. توجه به این نکته ضروری است که برخی محققان با در نظر گرفتن زنجیره درهم تنیده وجوه مشابهتی از این دست، مکاتب تأثیرگذار در پیدایش گنوسی همچون آیین یهود، مکاتب یونان باستان (هلنی، اورفئوسی)، عرفان ایران باستان و... را زیرمجموعه آیین گنوسی پنداشته‌اند. مطابق این دیدگاه پیشینه تاریخی آیین گنوسی به قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. حال آنکه پژوهش‌های متقن گنوس‌پژوهان، آن را تأیید نمی‌کند. (رک. جعفری، ۱۳۸۴: ۲۷۷؛ Rudolph, 1987: 286؛ پیگلز، ۱۳۹۵: ۱۸-۲۰؛ pegels, 1979: 26؛ ناس، ۱۳۹۲: ۶۲۷-۶۳۰؛

کریستین سن، ۱۳۷۲: ۲۱؛ ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۳-۵۳۸) از دیدگاه آنها، وجود پاره‌ای مشترکات در اصول و مبادی اندیشه، نتیجه مناسبات و تعاملات تنگاتنگ مکاتب باطنی پیش از مسیح با گنوسیان است چنان‌که نظیر این مناسبات و مشترکات میان گنوسی و مکاتب عرفانی بعد از آن مانند تصوف و قبالا نیز دیده می‌شود. به عنوان مثال، طرح مسئله هبوط روح بر غریستان خاکی - که در اصل ایده‌ای گنوسی است - در نمونه‌هایی از متون عرفانی و صوفیانه اسلامی همچون قصیده عینیه ابن سینا و داستان‌های رمزی شیخ اشراق، مخصوصاً «قصه غربت غربی» او، ریشه در چنین مناسباتی دارد. در حالی که، حکمت اشراقی را در زمره آیین‌های گنوسی به حساب نمی‌آورند، اما متأثر از گنوسی می‌دانند.

گنوس‌پژوهان غربی در این‌گونه موارد از تعبیر ساختار گنوسی استفاده می‌کنند نه آیین گنوسی، و از این رهگذر، مکاتبی نظیر مکتب اورفئوس یونانی، مکتب اسنی یهودی و مکتب اشراقی ایرانی-اسلامی را برخوردار از ساختار گنوسی می‌دانند، اما آیین گنوسی به حساب نمی‌آورند. از جمله دلایلی که سبب می‌شود برخی پژوهش‌گران، پاره‌ای از مکاتب باطنی پیش از میلاد و احیاناً پس از آن را، تنها به جهت داشتن اشتراکات نسبی در مبادی و تعلیم با گنوسی، در زمره آیین‌های گنوسی بدانند، عدم توجه به سیر تطور اندیشه گنوسی تا تبدیل شدن آن به آیین گنوسی است. منظور از سیر تطور گنوسی، فرایند تاریخی اتخاذ تفکرات اقوام و ملل گوناگون، به ویژه، تفکر شرقی قبل از مسیح و در نهایت تبدیل شدن آن به آیین گنوسی در حدود قرن دوم میلادی است. (کریستین سن، ۱۳۸۵: ۲۱)

به عنوان مثال، نویسنده کتاب «ریشه‌های الهیات مسیحی در مکاتب گنوسی و افلاطونی میانه» مکتب اورفئوس را جزو مکاتب گنوسی ما قبل مسیحیت می‌شمارد، حال آن‌که این مکتب تنها در مسئله هبوط روح با گنوسی تشابه دارد و با توجه به آن‌چه گذشت، نباید اورفئوس و مکاتبی از این دست را صرفاً به دلیل مشابهت نسبی، در زمره مکاتب گنوسی به حساب آورد. چنانکه یکی از گنوس‌پژوهان به نام کورت رودلف، به صراحت، گنوسی بودن مکتب اورفئوس را رد می‌کند. به نظر رودلف، در مکتب اورفئوس، هیچ‌گونه اشاره‌ای به نام «آیین گنوسی» قابل مشاهده نیست بلکه تنها مشابهت اورفئوس با

گنوسی‌ان در دو موضوع هبوط روح در غریستان خاکی و اسارت آن و مسئله مربوط به تناسخ و نوزایی ارواح - در گنوس مانوی - است. (Rudolph, 1987: 286؛ آشتیانی، ۱۳۷۵، ۹۴)

فرقه‌های باطن‌گرای پیش از میلاد که به نوعی بنیان‌های اندیشه گنوسی را پی‌ریزی کرده‌اند، در هیچ یک از آثار خویش، آیین خود را «گنوسی» نخوانده‌اند و این نام برای اولین بار توسط ایرنئوس، مخالف سرسخت فرقه‌های باطنی، مخصوصاً سه فرقه باطن‌گرای والتیوس، مرقیون و بازیلیدس، به آن‌ها داده شده است. (Irenaeus, vol1, 25, 6) (جعفری، ۱۳۸۴: ۲۷۷)

زرین‌کوب در «ارزش میراث صوفیه» با استناد به گزارش برخی از محققان، احتمال می‌دهد که پیشینه آیین گنوسی، به قبل از میلاد مسیح برسد: «حکمت گنوسی، نیز نوعی عرفان بشمارست و آن در حقیقت عرفان شرقی قبل از عهد عیسی است که در اوایل تاریخ میلادی رنگ مسیحی گرفته است. در هر حال مأخذ و منشأ آن - مثل مأخذ و منشأ تصوف - موضوع مشاجره محققان شده است. چنان که بعضی از اهل تحقیق آن را از عقاید یهود دوره قبل از عیسی و برخی از نفوذ مصر یا ایران مأخوذ دانسته‌اند. جمعی در آن نشانه‌هایی از عقاید و مذاهب هندوان و بعضی در آن آثاری از رسوم و آداب منسوب به جماعت ارفیوس یافته‌اند و کسانی هم انعکاس بعضی آداب و عقاید بابلی و ایرانی در آن گمان برده‌اند. شاید هم تمام این عناصر در پیدایش این حکمت گنوسی تأثیر کرده باشد.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۷: ۲۲)

زرین‌کوب با احتیاط و بدون ارائه نظر قطعی، احتمال وجود آیین گنوسی را قبل از ظهور عیسی (ع)، رد نمی‌کند اما در عین حال، از اندیشه‌ها و آیین‌هایی سخن می‌گوید که سرچشمه‌های تفکر گنوسی‌اند، نه آیین گنوسی. به عبارت دیگر، او به صراحت هیچ فرقه و گروهی را - که متعلق به پیش از میلاد باشد - گنوسی نمی‌نامد. از دیگر سو، زرین‌کوب از کشفیات مهم منطقه نجع حمادی سخن به میان نمی‌آورد و ما در مورد اطلاع یا عدم اطلاع او از این کشفیات چیزی نمی‌دانیم. چون تحقیق بر روی این گنجینه ارزشمند، به دلایل

سیاسی، سال‌ها بعد از کشف آن (۱۹۴۵م) شروع شده است.

هانس یوناس، دلایل تأخیر در انتشار اطلاعات متون نجع‌حمادی را برخلاف طومارهای بحرالمیت - که در زمان کشف در همه جا منتشر شد - این گونه بیان می‌کند: «برخلاف یافته‌های بحرالمیت در همان سال‌ها، یافته‌های گنوسی در نجع‌حمادی از ابتدا تا به امروز زیر نفرینی پایدار از موانع سیاسی، دعوای قضایی و بیش از همه حسادت‌های پژوهش‌گرانی که می‌خواهند آن را به نام خود ثبت کنند، قرار داشته‌اند و این مرض مزمن و فضااحت‌بار دانشگاه‌های معاصر است.» (پیگلز، ۱۳۹۵: ۱۸؛ pegels, 1979: 26)

اصالت ایمان یا اصالت معرفت

شمعون مغ، پدر کیش گنوسی، بر این باور بود که با شناخت حقیقی روح ازلی که در سراجۀ ترکیب تخته بند تن شده، می‌توان به رستگاری و نجات دست یافت. در نظر شمعون، شرط نیل به گنوسیس (معرفت) آزاد کردن روح علوی از اسارت جسم توسط آدمیان است. او معرفت را بالاتر از ایمان می‌دانست و بر آن بود که هر عارفی می‌تواند در قالب روح‌القدس در جهان مادی درآید و درباره‌ی اصل مینوی و ماورایی خود خبر دهد و یا انسان‌ها را به آبخشور ایزدی رهنمون سازد. در نتیجه، شناخت این مقام و اصل آسمانی، شرط رستگاری است نه ایمان و پرهیزگاری و تقوا. (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۶، ۱۴۱) تنودوتوس، آموزگار گنوسی آسیای صغیر (در بین سال‌های ۱۴۰ تا ۱۶۰ میلادی)، بر این باور بود که قدرت گنوسیس نشان می‌دهد که «ما چه کسی هستیم، به چه چیز تبدیل شده‌ایم، از کجا آمده‌ایم و به کجا خواهیم رفت.» یعنی گنوس، با شناخت ژرفای نفس و تفکر درباره‌ی فلسفه وجودی، انسان را صاحب معرفت عمیق نفس می‌کند. تا از رهگذر این معرفت، شناخت حق، حاصل شود. (Robinson, 1988, 10) الین پیگلز، گنوس‌پژوه نامی، در کتاب «انجیل‌های گنوسی» گنوسی را دارای هدف متعالی می‌داند و با تأکید بر شعار گنوسیان مبنی بر «اصالت معرفت»، فصلی مُشَبَّع در طرح آرای گنوسیان می‌آورد؛ اصالت معرفت بدان معناست که شناخت خود، در عمیق‌ترین و درونی‌ترین سطح، منجر به

خداشناسی می‌شود و راز گنوسیس این است که خودشناسی و خداشناسی از یکدیگر جدا نیستند. هرکس به این درجه از معرفت دست یابد، در خواهد یافت «خود و خدا» یکسان هستند. (pagels, 1979: 10-11) مشابه این ایده، در اخبار منقول تصوّف اسلامی از زبان پیامبر(ص) و به واسطه امام علی(ع) به صورت «مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ» (ابن ابی‌الحدید، ۱۳۶۷: ۲۰، ۲۹۲) آمده است.

بنا به نظر هری ولفسن، «عنوان گنوسی را مسیحیان جدید به سبب نوع خاصی از معرفت که مدعی داشتن آن بودند اختیار کردند.» (ولفسن، ۱۳۸۹: ۵۳۵) والتینوس گنوسی، ضمن تلفیق معرفت شرک‌آمیز کهن با معرفت جدید مسیحی، بر شناخت ژرفای امور تأکید داشت. گنوسیان خود را به خاطر داشتن چنین معرفت خاص و عمیق، برتر از آباء کلیسا و اسقف می‌دیدند. (همان) رواج این اندیشه موجبات بی‌توجهی به آموزه‌های گروه راست-کیش را فراهم می‌آورد. بنا به تصریح جیمز رابینسون در (کتابخانه نجع حمادی)، هیچ یک از معلمان گنوسی، به اندازه والتینوس نزد آباء کلیسا و جامعه مسیحیت، شهرت نداشت. در واقع آثار و تعلیم والتینوس، باعث موضع‌گیری ایرنئوس در سال ۱۸۰ میلادی و نگارش کتاب مشهورش در رد بدعت‌های گنوسی گشت. رابینسون بر آن است که جریان گنوسی از اواسط قرن دوم به شکل «آیین» نزد کلیسا مورد خطاب قرار می‌گیرد. (Robinson, 1988, 9)

والتینوس ضمن رد مرجعیت خدای خالق کتاب مقدس و نقد سخنان او، تحصیل گنوس را در گرو آگاهی عمیق نسبت به منبع حقیقی قدرت لایتناهی و «قادر مطلق» می‌داند. وی با تأکید بر اهمیت شناخت ژرفنای تمام هستی، بر این باور است که معرفت به آن منبع حقیقی، خودشناسی عمیق باطنی را در پی خواهد آورد و در نهایت پدر و مادر حقیقی شناخته خواهد شد و هرکس به این درجه از بصیرت برسد، به رستگاری فرجامین دست یازیده است. (رک: پیگلز، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۶) به گمان پژوهش‌گران، به همین دلیل، والتینوس انجیل حقیقت را نوشت و با تعبیر از آن به «انجیل شادمانی»، هدف از نگارش کتاب را کسب فیض معرفت پدر آسمانی و آگاهی به مقام علوی او قلمداد کرد. از آن رو

که تحصیل این گونه معرفت برای جویندگان، شادی آور است. (اسماعیل پور، ۱۳۹۶: ۱۴۱)

به این ترتیب تعالیم فرقه‌های گنوسی در قرن دوم میلادی، در بطن جامعه مسیحی، وارد شد و اعتقادات کلیسا و مسیحیان راست‌کیش را در معرض تهدید قرار داد. این فرقه‌ها، به جای این که برای دست‌یافتن به درک درست از ایمان، به مبانی ایمان توجه کنند، آشکارا در صدد تبدیل ایمان به «معرفت» یا «حکمت» برآمدند. به تعبیر دیگر قرارداد معرفت به جای ایمان، مهم‌ترین مشخصه و وجه ممیز اصلی گنوسی‌ها بود. قبل از ایرنئوس، آباء کلیسای راست‌کیش، از قبیل یوستین شهید، میلتيادس و تئوفیلوس بر ضد فرقه‌های باطن‌گرایی چون مرقیون، هرموگنس و والتینوس، طومارها و بیانیته‌هایی صادر کرده بودند. ولی ایرنئوس، اولین روحانی و متکلم مسیحی بود که خود را مکلف به تبیین تعالیم این فرقه‌ها کرد. او بر این موضوع تأکید داشت که هیچ کس نمی‌تواند هم‌زمان گنوسی و مسیحی باشد. (ژیلسون، ۱۳۸۹: ۲۶)

ایرنئوس به دلیل ردّ و انکار ایمان و تبدیل آن به معرفت، عنوان «گنوسی» را بر این فرقه‌ها اطلاق کرد. (Robinson, 1988: 9) اگرچه، یوستین قبل از ایرنئوس نهضت مقابله با فرقه‌های حامی معرفت به جای ایمان را، شروع کرده بود، ولی نخستین بار ایرنئوس در کتاب پنج جلدی خود، مجموعه این گروه‌های باطنی را گنوسی نامید. این نام‌گذاری با توجه به معنای واژه گنوس، یعنی معرفت که خود مبین شعار گنوسیان است، صورت پذیرفت. او دربارهٔ کج‌فهمی فرقه‌های باطنی صدر مسیحیت در معناشناسی معرفت و ایمان و همچنین تبیین معرفت می‌گوید: «مسیحیت، معرفت «گنوسی» ماست... معرفت، همان تعالیم دوازده رسول است... تنها یک خدا وجود دارد؛ خدایی که هم خدای عهد عتیق است و هم خدای عهد جدید و امثال مرقیون و والتینوس بدعتی آورده‌اند که از دو خدای نیک و خدای شرّ که خدای یهودیان است، سخن می‌رانند. گنوسیان، سازندهٔ جهان را کار خدای مستبد یهودی (یهوه) می‌دانند که این خدای صانع جهان خود آفریدهٔ خدایی است متعالی که عقل را به کُنه ذات آن راه نیست. چرا واسطه‌های غیر ضرور میان خدا و جهان را باید افزایش داد؟ باید تصدیق کرد که خود خدا طرح و نظم جهان را به خودش ارائه

کرده است.» (Gilson, 1955: 21-23)

البته در میان گنوسیان، مرقیون برخلاف سایر همفکران خویش، تأکید بر اصالت ایمان داشت. هر چند نگرش وی دربارهٔ ایمان با آموزه‌های مسیحیت راست‌کیش (ارتدوکسی) تفاوت‌های بنیادین داشت. در تفکر ثنوی‌گرای مرقیون، دو خدا وجود دارد؛ خدای ناشناخته و متعالی که در دوردست‌ها و خارج از افهام و اوهام آدمیان، به سر می‌برد و با ادارهٔ امور جهان مادی و پست، کاری ندارد. دومی، خدای خالق جهان که دنیا محصول آفرینش او است. پدر عیسای مسیح، خدای ناشناخته‌ای است که رسالتش، نجات بخشیدن روح از چنگ جهان مادی است. در این مقام، مسیح مرقیون، مسیح آسمانی است که با مسیح راست‌کیشان تفاوت دارد. رستگاری در باور مرقیون، تنها از راه ایمان و به واسطهٔ افاضهٔ فیض الاهی است. در واقع کار عیسای منجی، تعلیم و آموزش معرفت باطنی نیست، بلکه وی، افاضه‌گر فیض و رحمت الاهی به مؤمنان است. تا در مقام انتخاب بین خدای متعالی و خدای خالق، اولی را برگزینند. (اسماعیل‌پور، ۱۳۹۶: ۱۴۳)

گنوس و مسیحیت

ایرئوس ضمن تبیین ابعاد مختلف معرفت راستین، تلقی فرقه‌های باطن‌گرای عصرخویش را از معرفت، تلقی انحرافی توصیف کرده و از آن‌ها به عنوان تهدیدی جدی برای کلیسا یاد می‌کرد او از بین فرقه‌های گنوسی، نظام اندیشهٔ والتینوسی را به دلیل پیچیده بودن و داشتن نفوذ زیاد در میان مسیحیان، بزرگ‌ترین تهدید می‌شمرد. پیچیدگی اندیشه‌های والتینوسی سبب می‌شد اکثر مسیحیان راست‌کیش در تشخیص آموزه‌های بدعت‌گرایانه و راست‌دینانه ناتوان باشند و والتینوس و پیروانش را در زمرهٔ بدعت‌گذاران به شمار نیاورند. بنابراین ایرئوس از جانب آن‌ها بیش از دیگران احساس تهدید می‌کرد. (رک: پیگلز، ۱۳۹۵: ۶۵-۶۶) بدعت‌گذاران پیرو والتینوس، از جمله گنوسیانی بودند که برای حجّت بخشیدن به تعلیم خود، سخنان خویش را به حواریون نسبت می‌دادند.

(Irenaeus, vol3, 11, 9)